

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

در بررسی روایات، تاکنون دو عنوان مورد بررسی قرار گرفت؛ یکی روایاتی که عنوان الزام در آنها بود، **الزمهم ما الزموا به** و دوم روایاتی که عنوان لزوم در آنها بود، **من دان بدین قوم لزمه حکمه**؛ و تا اینجا مستفاد از روایات را روشن کردیم.

آیا قاعده الزام مربوط به ظرف زمانی خاص است؟

يك نکته که ما بعد از تمامیت روایات باید بحث کنیم و در برخی از روایات آینده بیشتر مطرح می‌شود، این است که برخی از فقها احتمال داده‌اند که اصلاً قاعده الزام مربوط به شرایط خاصی بوده، و آن شرایط خاص این است که در زمانی بوده که حاکم بر جامعه مسلمان، فقه اهل سنت بوده و شیعه در اقلیت بسر می‌برده و حکومت نداشته است؛ در این شرایط ائمه (ع) مسئله الزام را مطرح کردند. این تعبیر، در بعضی از روایاتی که در آینده مطرح خواهیم کرد، وجود دارد؛ اما تا اینجا، در این دو طایفه روایات، هیچ اشاره و هیچ تعبیری که شائبه این معنا در آن باشد، نبود؛ از این جهت، روایات فوق مطلق هستند. اما این که این قید از روایات آینده استفاده می‌شود یا نه، بعد معلوم خواهد شد.

روایت سوم در مورد قاعده الزام

سومین روایت نیز از همین روایاتی است که از عناوین عامه می‌باشد. این روایت هم در کتاب المیراث مطرح شده و هم در کتاب الایمان؛ منتهی مقداری اختلاف دارند که باید بحث کنیم آیا دو روایت هستند و یا آن که عنوان نسخه بدل دارد و سند هر کدام به چه نحوی است.

ابتدا آنچه که در کتاب المیراث و **وسائل الشیعة** باب میراث مجوسی، باب سوم آمده را بیان می‌کنیم؛ روایت را صاحب وسائل از شیخ طوسی در مواردی تهذیبین یعنی در کتاب الارث تهذیب و کتاب الارث استبصار نقل می‌کند: **بإسناد عن علی بن حسن فضال، عن سندی بن محمد بن البزاز عن علی بن رزین القلا عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) امام باقر (ع) قال محمد بن مسلم می‌گوید سألته عن الاحکام از امام سؤال کردم از احکام، که باید ببینیم این احکام یعنی چه؟ امام در جواب فرمودند تجوز علی اهل کل ذی دین بما يستحلون يك کبرای کلی ارائه می‌دهند؛ مراد از تجوز جواز شرعی و اباحه شرعی نیست و بلکه به معنای تمضی است.**

اما نقل این روایت در کتاب الایمان و **وسائل الشیعة** باب 32 به این صورت است: **شیخ طوسی باسناد عن الحسين بن سعيد عن فضاله، عن العلاء، این يك سند، و عن الحسين بن صفوان بن يحيى عن العلاء این هم دو، هم سند اول و هم سند دوم، هر دو، عن**

محمد بن مسلم، **عن احدهما (ع) قال سألته عن الاحكام** باز در اینجا محمد بن مسلم از امام باقر(ع) یا امام صادق(ع) در باره احکام سؤال کرده است؛ در اینجا راوی اول محمد بن مسلم است و مروی عنه امام باقر یا امام صادق(ع) است و سؤال عین همان سؤال است؛ آیا می شود گفت محمد بن مسلم در دو مجلس دو بار عن الاحکام سؤال کرده است؟ در مورد جواب امام(ع) نیز باید گفت که پاسخ امام(ع) در روایت قبل با این روایت فرق می کند؛ در روایت قبل، جواب این بود که **تجوز علی اهل کل ذی دین بما يستحلون**، اما در این روایت امام(ع) می گوید: **فقال فی کل دین ما يستحلون** در هر دینی به هر چیزی که قسم می خورند، معتبر است. ببینید «يستحلون» با «يستحلون» از نظر کتابت شبیه هم هستند، بعضی از کتب حدیثی آن نقل اول را که ذکر کرده اند، در کنار آن به عنوان نسخه بدل، هم چنین نوشته اند: «بما يستحلون».

ما اگر متن اول را بگیریم، يك قاعدة الزام بنحو کلی را استفاده می کنیم؛ برای اینکه در متن اول می گوید هر دینی هرچه را که حلال می دانند، تمضی؛ و چون در باب میراث مجوسی ذکر شده است، مجوسی ازدواج با محارم را جایز می داند، حالا اگر یکی از این محارم زوجه مجوسی باشد، اینجا ارثی که به او می رسد، به عنوان زوجه او حلال است؛ اما «بما يستحلون» اطلاق دارد؛ باب ارث، طلاق، نکاح و معاملات همه را شامل می شود؛ اما اگر متن دوم را بگیریم و بگوییم «فی کل دین ما يستحلون» فقط باب قسم را شامل می شود؛ یعنی هر صاحب دینی را به آنچه که برای او مقدس است، قسم دهید. البته روایات دیگری هم داریم که مؤید این باشد؛ روایت داریم که امیرالمؤمنین(ع) يك يهودی را به تورات قسم داد؛ البته نه تورات محرّف، بلکه حضرت به يهودی فرمود: اینطور قسم بخور **بالتورات التي انزلت علی موسى**. فقها هم فتوا داده اند که اگر اهل ذمه را به آنچه برای آنها مقدس است، بخواهیم قسم دهیم، این نزدیکتر به واقع باشد، جایز است؛ با اینکه در فقه ما «لا يجوز الحلف الا بالله»، اما این مقدارش را گفته اند مانعی ندارد. این يك اشاره اجمالی.

بررسی سند روایت

اول سند روایتی را که در کتاب المیراث آمده بررسی کنیم، ببینیم آیا از جهت سند درست است یا نه؟ شیخ طوسی به سند خودش از علی بن حسن بن فضال نقل می کند؛ می دانید شیخ در تهذیبین واسطه ها را ذکر نمی کند و طریقتش را در مشیخه یا در **الفهرست** ذکر می کند؛ یعنی آنجا ذکر کرده: من هرچه را که از علی بن حسن بن فضال نقل می کنم، توسط این افراد است؛ که اگر آن واسطه ها معتبر بودند، سند شیخ به راوی معتبر خواهد بود وگرنه آن طریق اعتبار نخواهد داشت. ما وقتی که به **الفهرست** مراجعه می کنیم، می بینیم در سند شیخ به علی بن حسن بن فضال يك نفر بنام علی بن محمد بن زبیر القرشی هست که مجهول الحال است و یا لاقول توثیقی ندارد. لذا، سند از این جهت اشکال پیدا می کند. اما بقیه افراد سندی بن محمد بزاز و علی بن رزین همه موثق هستند. محمد بن مسلم هم که روشن است.

ذکر یک نکته رجالی

اینجا يك نکته رجالی دیگر عرض کنم؛ می دانید ما در عصر خودمان دو رجالی بزرگ داریم که صاحب مبنا در رجال هستند؛ یکی مرحوم محقق بروجردی (**اعلی الله مقامه الشریف**) همانطوری که در فقه و اصول واقعاً صاحب مبنا بود و بزرگان زیادی در بحث ایشان تربیت شدند، در مباحث رجالی هم صاحب مبنا بودند؛ و دوم، مرحوم محقق خوئی (**اعلی الله مقامه الشریف**). در این نوع سندها يك مطلبی وجود دارد که ظاهراً شروعش از مرحوم اردبیلی است؛ ایشان کتابی دارد به نام **جامع الرواة و يك رساله ای** هم در خاتمه آن دارد به نام **تصحیح الاسانید**؛ اصل این مطلبی که می خواهم بگویم و خیلی هم پر فایده است، مرحوم اردبیلی در **تصحیح الاسانید** قضیه را اینطور نقل می کند که من دیدم آنچه را که شیخ در تهذیبین، «تهذیب و استبصار» نقل می کند از عده ای مثل علی بن حسن بن فضال، یا طاطری و یا دیگران، وقتی به مشیخه یا به فهرست مراجعه می کنیم، مواردی

زیادی از اینها افراد مجهول یا غیر موثق هستند؛ نتیجه این می‌شود که بگوئیم طریق شیخ به آقای مثلاً علی بن حسن بن فضال طریق ضعیفی است؛ حال اگر شیخ مثلاً صد یا دویست روایت از علی بن حسن بن فضال نقل کرده باشد، باید همه اش را کنار گذاریم.

ایشان گفته: من به فکر این افتادم که يك راهی برای تصحیح این طریق‌ها پیدا کنم و به همین جهت اسم این رساله را **تصحیح الاسانید** گذاشتم، اما آن راه چیست؟ مرحوم آقای بروجردی بر این کتاب **جامع الرواة** که دو جلد است، مقدمه نوشته و در آن ذکر کرده است که: **أنه إذا رأي في سند من أسانيدهما صاحب كتاب أو أصل مرحوم اردبیلی دیده وقتی که در سند اسانید تهذیب و استبصار، کسی وجود دارد که صاحب اصل - یکی از اصول أربعمائة - است، استظهره ان الحديث المروى بذلك السند مأخوذ من كتاب هذا الرجل اردبیلی می‌گوید پس معلوم می‌شود شیخ آمده از اصل - به معنای رجالی - یا کتابی که يك راوی داشته است، آن حدیث را نقل کرده است و ان الرواة الذين توسطوا في سنده بين الشيخ وبينه روى هذا الحديث عنه بسبب روايتهم لجميع ما في كتابه من الروایات، آن روایتی که بین شیخ و بین راوی - مثلاً علی بن حسن بن فضال - واسطه واقع شده اند، آمده اند حدیث را از این راه روایت کرده اند؛ ولذلك إذا رأي ان الشيخ روا عن هذا الرجل روايات اخر بعد اردبیلی دیده که اگر شیخ از همین رجل روایات دیگری را نقل کند و بدأ بذكره في اسانيدها اسم آن مرد را ببرد اما ولم يذكر في المشيخة و الفهرست اليه طريقاً یا در مشيخة و فهرست اصلاً طریقی را برای او ذکر نکرده یا طریق ضعیفی را ذکر کرده حکم بصحتها اگر طریق ضعیفی هم باشد، صحیح است؛ لما وجده من الطريق الصحيح او المعتبر الى كتابه چون اردبیلی دیده که به کتاب آن راوی که شیخ از کتاب آن راوی این حدیث را نقل می‌کند.**

مرحوم شیخ يك طریق صحیحی به خود آن کتاب دارد؛ مثال می‌زند: **مثلاً روی الشيخ - (این را خوب دقت کنید بحث‌های رجالی را البته نباید معمولاً در ضمن بحث‌های فقهی ذکر کرد اما چون این مطلب، مطلب مهمی است مخصوصاً در این روایتی که الآن می‌خواهیم بخوانیم، یکی از راه‌های تصحیح سند همین است که داریم عرض می‌کنیم) - روا الشيخ في التهذيب عن علی بن حسن بن علی بن حسن الطاطري قريباً من ثلاثين حديثاً، شیخ در تهذیب از علی بن حسن طاطري سی حدیث نقل کرده است، بدأ بذكره في اسانيدها و قال في مشيخه: و ما ذكرته عن علی بن الحسن الطاطري فقد اخبرني به احمد بن عبدون عن علی بن احمد بن زبير، عن ابی الملك احمد عمر بن كيسبه، عن علی بن حسن طاطري، در مشيخة گفته آنچه که من از طاطري نقل می‌کنم سندش این است و واسطه هایش را ذکر کرده است؛ که در این واسطه ها یکی علی بن محمد بن زبير، و یکی عمرو بن كيسبه مجهول هستند؛ و لذا، سند مجهول می‌شود؛ حال، آیا باید این سی روایت را کنار گذاشت؟ گفته است: نه؛ و روا في كتاب الحج، خود شیخ در کتاب الحج چهار روایت نقل کرده است و سندش این است، موسی بن القاسم، عن علی بن حسن الطاطري، عن درست بن ابی منصور، و محمد بن ابی حمزه، عن بن مسكان تا آخر، آن وقت می‌گوید این سند، سند صحیحی است؛ طریق شیخ به موسی بن قاسم در کتاب حج طریق صحیحی است؛ فلما رأي المصنف هذه الروایات الاربع قال في مختصر الرساله و الى علی بن حسن طاطري ... دیگر بقیه‌اش را نمی‌خوانم، آقایان خود مراجعه کنند.**

ببینید خلاصه روش اردبیلی در **تصحیح الاسانید** این شد که اگر شیخ از طاطري يك سند ضعیفی دارد، اما طاطري «له اصل و له كتاب»، و شیخ سندی دارد به موسی بن القاسم که این سند صحیح است، و موسی بن القاسم از طاطري نقل می‌کند؛ ما بگوئیم به اعتبار اینکه طریق دیگر شیخ به طاطري طریق صحیحی است، پس هر روایتی را که از طاطري نقل کرده است، هرچند به يك سند و طریق ضعیف، آن را هم باید بگوئیم صحیح است و در نتیجه روایت می‌شود مصححه؛ که اصطلاحاً امروزه از آن به تبدیل سند تعبیر می‌کنند؛ یعنی اگر ما باشیم و این سند، سند ضعیفی است؛ اما چون شیخ به طاطري که له كتاب و اصل، يك سند صحیح دیگر دارد، دیگر این سندی که در مشيخة ذکر کرده خیلی ضرر نمی‌رساند. اما سؤال این است که آیا این راه درست است؟

مرحوم آقای بروجردی (قدس سره)، در همین مقدمه **جامع الرواة** این را رد می‌کند؛ اما مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در فوائدی

که در جلد اول معجم رجال الحديث در صفحه 82 در آخر مقدمه چهارم ذکر کرده است، این راه را پذیرفته است. عبارت ایشان این است: و حاصل ما ذکرناه ان طريق الصدوق او الشيخ الى شخص اذا كان ضعيفاً حکم بضعف الرواية المرويه عن ذلك الطريق، طريق صدوق و شيخ اگر به يك راوی ضعیف باشد، می‌گوییم این طریق ضعیف، و روایت از این طریق ضعیفه است؛ نعم، اذا كان طريق الشيخ الى احد ضعيفاً فيما يذكره في آخر كتابه (یعنی همان مشیخه) و لكن كان له اليه طريق آخر في الفهرست يك طريق دیگری در الفهرست به او دارد، و كان آن طريق صحيحاً بحکم بصحة الرواية المروية عن ذلك الطريق و الوجه في ذلك ان الشيخ ذكر ان ما ذكره من الطرق في آخر كتابه انما هو بعض طرقه می‌فرماید: خود شيخ طوسی در مشیخه فرموده آنچه که من اینجا ذکر می‌کنم، بعضی از طرق من است؛ ممکن است که طریق ذکر شده در اینجا به طاطري یا مثلاً به فضال ضعیف باشد اما طریق دیگر صحیح باشد، بعد ترقی کرده‌اند که بل لو فرضنا - آن چیزی که اینجا بدرد ما می‌خورد این است - ان الطريق الشيخ الى كتاب ضعيف في المشيخة و الفهرست اگر مرحوم شيخ طوسی در مشیخه و فهرست يك طريق ضعیفی دارد و لكن طريق النجاشي الى ذلك الكتاب صحيح اما مرحوم نجاشی به همان كتاب يك طريق صحیحی دارد، اینجا طریق صحیح خواهد بود. منتها نکته‌ای که اینجا وجود دارد، این است که بگویید این که لغو است؛ طریق ضعیف را می‌گذاریم کنار و می‌رویم سراغ طریق صحیح؟ نه.

ملاحظه کنید این نکته را، بحث در تبدیل سند این است که اگر شيخ يك روایتی را از فضال به طریق الضعیف نقل کند، لكن در جایی دیگر بگوید که من به كتب فضال طريق صحيح دیگری دارم، این يك مطلب است. و این که می‌گوییم طریق شيخ به فضال در این روایت ضعیف است، اما نجاشی طریقی که به فضال دارد و آنچه که از فضال نقل می‌کند، معتبر است؛ مطلب دیگری است؛ اینجا هم جای تبدیل سند است. این «بل» که آقای خوئی فرمودند، این است: لو فرضنا ان طريق الشيخ الى كتاب ضعيف في المشيخة و الفهرست و لكن طريق النجاشي الى ذلك الكتاب، - كتاب مجموعه روایاتی بوده که يك راوی از امام شنیده و نوشته است - صحيح طريق نجاشي صحيح است؛ والشيخ هما واحد، شيخ نجاشی و مرحوم شيخ طوسي یعنی استاد نجاشی و استاد شيخ طوسی هم یکی باشد، حکم لصحة رواية شيخ عن ذلك الكتاب ايضاً اینجا حکم می‌کنیم به اینکه روایت شيخ از آن كتاب هم صحيح است. در مانحن فيه، قضیه همینطور است؛ در سند شيخ به علی بن حسن بن فضال طبق آنچه که عرض کردیم، علی بن محمد بن زبیر هست که توثیق ندارد، اما خود نجاشی يك طريق صحیحی به كتب فضال دارد؛ و شيخ نجاشي و مرحوم طوسي يك نفر بنام ابن عبدون است، یعنی آن کسی که آمده كتب فضال را هم برای شيخ طوسي منتقل کرده و هم برای نجاشی، ابن عبدون است، و او دو نسخه که ذکر نکرده است؛ لذا، اگر طریق شيخ به فضال طريق باطل یا ضعیفی باشد، همین که طریق نجاشی به فضال طريق صحیحی است، این روایت را معتبر می‌کند.

پس، هرچند که مرحوم آقای بروجردي این بحث و راه تبدیل سند را رد کرده‌اند، اما حق با مرحوم آقای خوئی است؛ و دیگر اینجا مجال نیست که بیشتر از این بخواهیم بحث را دنبال کنیم. تا اینجا سند روایت موارد را تصحیح کردیم؛ و به همین جهت، صاحب حدائق از این روایت تعبیر می‌کند به موثق؛ صاحب جواهر تعبیر به صحیحه دارد؛ مرحوم آقای حکیم در مستمسک تعبیر به صحیحه دارد. بعد از بحث سندی، نوبت به بحث دلالي روایت می‌رسد که در عبارت «سألته عن الأحكام» منظور از احکام چیست؟ آیا منظور آن تقسیمی است که صاحب شرایع ذکر کرده است که فقه را تقسیم کرده به عبادات و عقود و ایقاعات و احکام؛ آیا مراد احکام المخالفين است؛ آیا مراد احکام قضایی است؟

اینها احتمالاتی است که وجود دارد؛ آقایان هم در سؤال راوي و هم در جواب امام(ع) دقت بفرمایید، إن شاء الله فردا.